یادداشت

مبارزه با نفوذ، بدون تضعیف سرمایه اجتماعی

ادامه از صفحه اول

برعکس، چنین جامعه‌ای توان بیشتری برای تشخیص اخبار جعلی، تبلیغات سیاسی و عملیات روانی دارد. این موضوع برای ایران اهمیت بیشتری دارد. اگر رسانه‌های داخلی نتوانند درباره مسائل مورد توجه مردم آزادانه سؤال کنند و درباره آنها گزارش و تحلیل ارائه دهند، آن مسائل از بین نمی‌روند. مردم همچنان به دنبال پاسخ خواهند بود و در عصر اینترنت، پاسخ خود را از منابع دیگری پیدا خواهند کرد. این نکته‌ای است که در بحث نفوذ نباید فراموش شود. نمی‌توان با محدودکردن گردش اطلاعات، نفوذ اطلاعاتی را از بین برد. گاهی ممکن است نتیجه حتی معکوس باشد. اگر رسانه داخلی از پرداختن به موضوعی هراس داشته باشد، میدان برای رسانه‌های بیرونی خالی‌تر می‌شود. اگر مردم پاسخ پرسش‌های خود را در رسانه‌های داخلی پیدا نکنند، طبیعی است که بخشی از آنها به منابع خارجی مراجعه کنند. پس ممکن است قانونی که با هدف کاهش نفوذ خارجی تصویب شده، اگر دامنه آن بیش از اندازه گسترده شود، ناخواسته بخشی از ظرفیت داخلی برای مقابله با نفوذ را تضعیف و ناخواسته زمینه نفوذ را بیش از پیش فراهم کند. این مسئله فقط درباره رسانه نیست. دانشگاه و فضای علمی هم همین وضعیت را دارد. ارتباط دانشگاهیان، پژوهشگران و مراکز علمی ایران با جهان، به خودی خود نشانه نفوذ نیست. ارتباط علمی می‌تواند به انتقال دانش، تجربه و فناوری کمک کند. آنچه باید با آن مقابله شود، ارتباط علمی نیست؛ استفاده اطلاعاتی و سازمان‌یافته از این ارتباط برای اهدافی است که امنیت کشور را تهدید می‌کند. در حوزه سیاست و رسانه نیز باید همین تفکیک وجود داشته باشد. یک روزنامه‌نگار ممکن است با یک رسانه خارجی مصاحبه کند. یک تحلیلگر ممکن است درباره سیاست‌های جمهوری اسلامی دیدگاه انتقادی داشته باشد. یک استاد دانشگاه ممکن است با دانشگاهی در اروپا یا آمریکا همکاری کند. هیچ‌کدام از این موارد به خودی خود، معادل جاسوسی یا نفوذ نیست. البته ممکن است در میان این فعالیت‌ها مواردی هم پیدا شود که واقعا بخشی از یک عملیات سازمان‌یافته خارجی باشد. اگر چنین باشد، باید با آن برخورد شود. مسئله بر سر همین «اگر» است؛ اینکه معیار تشخیص آن چه باشد و چگونه میان این دو وضعیت تفاوت گذاشته شود. از نگاه سیاسی، یکی از خطرهای جدی این است که مفهوم «عامل خارجی» یا «نفوذ» آن‌قدر گسترش پیدا کند که در نهایت منتقد سیاسی، روزنامه‌نگار، نویسنده یا پژوهشگر نیز در معرض همان نگاهی قرار گیرد که باید متوجه جاسوس و عامل اطلاعاتی باشد. این اتفاق اگر بیفتد، فقط آزادی بیان آسیب نمی‌بیند. خود نظام سیاسی هم متضرر می‌شود. حکومت برای تصمیم‌گیری درست به اطلاعات درست نیاز دارد. اگر مدیران و مسئولان فقط صدای موافق را بشنوند و نقدها و هشدارها به دلیل ترس از پیامدهای امنیتی کمتر بیان شود، ممکن است مشکلات واقعی دیرتر دیده شوند. بخشی از ضعف‌های یک نظام سیاسی زمانی آشکار می‌شود که امکان نقد و پرسش وجود داشته باشد. از این زاویه، آزادی رسانه فقط یک مطالبه مدنی نیست؛ یکی از ابزارهای اصلاح خطا و در نتیجه بخشی از قدرت ملی است. البته نباید از این حرف نتیجه گرفت که هر رفتاری را می‌توان زیر عنوان آزادی بیان توجیه کرد. روشن است که آزادی بیان نمی‌تواند پوششی برای جاسوسی، انتقال اطلاعات محرمانه، دریافت دستور یا پول از سرویس اطلاعاتی خارجی و اجرای عملیات سازمان‌یافته علیه کشور باشد. هیچ نظام سیاسی عاقلانه‌ای چنین چیزی را نمی‌پذیرد. بحث بر سر چیز دیگری است: اینکه نباید میان «نقد» و «نفوذ»، میان «ارتباط» و «جاسوسی» و میان «همکاری رسانه‌ای» و «عملیات اطلاعاتی» خلط شود. این تفکیک از نظر سیاسی بسیار مهم است. ما در ایران بیش از هر چیز به افزایش اعتماد عمومی نیاز داریم. اعتماد نیز با دستور و قانون ایجاد نمی‌شود. بخشی از آن نتیجه این است که مردم احساس کنند می‌توانند حرف بزنند، سؤال کنند و حتی درباره سیاست‌های کشور نظر مخالف داشته باشند، بدون اینکه هر دیدگاه متفاوتی با سوءظن امنیتی روبه‌رو شود. در عین حال، باید پذیرفت شرایط امروز ایران با گذشته تفاوت دارد. کشور در معرض رقابت‌های شدید منطقه‌ای و بین‌المللی قرار دارد و تلاش برای نفوذ و اثرگذاری خارجی واقعیتی است که نمی‌توان آن را نادیده گرفت. بنابراین مسئله، انتخاب میان «امنیت» و «آزادی» نیست؛ مسئله این است که چگونه امنیت را به شکلی تأمین کنیم که خودمان بخشی از ظرفیت‌های سیاسی و اجتماعی کشور را تضعیف نکنیم.

به همین دلیل، مجلس در ادامه بررسی این طرح با یک مسئولیت مهم روبه‌رو است. قانون باید آن‌قدر دقیق باشد که دستگاه‌های امنیتی بتوانند با جاسوسی و عملیات واقعی نفوذ مقابله کنند، اما آن‌قدر گسترده و مبهم نباشد که روزنامه‌نگار، نویسنده، استاد دانشگاه یا منتقد سیاسی احساس کند ممکن است فعالیت عادی او روزی با عنوان «نفوذ» تفسیر شود. این نگرانی به معنای مخالفت با طرح نیست. اتفاقا اگر هدف، مقابله جدی‌تر و مؤثرتر با نفوذ خارجی است، باید تلاش کنیم قانون به‌جای پرداختن به حوزه‌های گسترده و مبهم، روی رفتارهای واقعا خطرناک متمرکز شود. هرچه مفهوم نفوذ روشن‌تر باشد، مبارزه با آن هم مؤثرتر خواهد بود. اکنون که هنوز قانون نهایی نشده و مجلس در مرحله بررسی جزئیات قرار دارد، فرصت خوبی برای طرح این بحث وجود دارد. ممکن است برخی مطالبی که در رسانه‌ها درباره طرح منتشر شده، ناشی از برداشت ناقص از متن یا حذف برخی قیود آن باشد. بنابراین نباید پیشاپیش درباره قانون نهایی قضاوت کرد. اما همین بحث‌های شکل‌گرفته نشان می‌دهد حساسیت موضوع بالاست و لازم است نمایندگان در ادامه بررسی، به پیامدهای سیاسی و اجتماعی آن نیز توجه داشته باشند. بنابراین، هدف اصلی باید کاملا روشن بماند: مقابله با نفوذ، نه محدودکردن نقد؛ مقابله با جاسوسی، نه محدودکردن ارتباط؛ و حفاظت از امنیت کشور، نه محدودکردن قلم و رسانه. ایران برای مقابله با تهدیدهای خارجی به دستگاه‌های امنیتی توانمند نیاز دارد، اما به جامعه‌ای آگاه، رسانه‌هایی قوی و سرمایه اجتماعی بالا هم نیازمند است. اینها در برابر یکدیگر قرار ندارند. اتفاقا در شرایط دشوار امروز، هرکدام دیگری را تقویت می‌کند. اگر واقعا نگران نفوذ خارجی هستیم، باید جامعه‌ای داشته باشیم که در برابر آن مقاوم باشد. جامعه مقاوم الزاما جامعه‌ای بسته نیست؛ جامعه‌ای است که مردم آن قدرت تشخیص دارند، رسانه‌های داخلی آن توان پاسخ‌گویی به پرسش‌های جامعه را دارند و نقد سیاسی در آن با خیانت و جاسوسی یکی گرفته نمی‌شود. به همین دلیل، اکنون که هنوز فرصت اصلاح و تکمیل این طرح وجود دارد، باید مراقب یک خطای مهم باشیم: مبادا در تلاش برای بستن راه نفوذ بیگانگان، راه نقد و گفت‌وگوی داخلی را هم تنگ کنیم. امنیت کشور مهم است و باید از آن دفاع کرد؛ اما یکی از منابع قدرت ایران، جامعه‌ای است که می‌اندیشد، سؤال می‌کند، نقد می‌کند و حرف می‌زند. حفظ این سرمایه، خود بخشی از دفاع از امنیت ملی است.

اجاره‌نشینی و قانون‌های ناکافی

ادامه از صفحه اول

فعلا هر بار ارتباط قرارداد جدید با مبلغ اجاره‌بهای قبلی قطع می‌شود و مالک مبنای قیمت اجاره‌بها را عوض می‌کند. اخیرا نیز معلوم شد مبلغ مالیاتی که موجر باید بپردازد، حدود یک یا دو ماه اجاره است. پس روشن است مالکان حوصله کارهای رسمی را نداشته باشند و مثل بازاری‌های قدیم به معاملات و قرارهای کلامی بسنده کنند. مردم ما حتی در سامانه املاک اسم‌نویسی نمی‌کنند، چه رسد به اینکه شناسه اجاره‌بها درست کنند. به هر حال تفاوت‌ها در سطح مناطق مختلف شهرهای بزرگ زیاد است. بعضی مجتمع‌های مسکونی لاکچری فقط شارژشان چندین برابر اجاره‌خانه‌های مرکز شهر است؛ در حالی که دغدغه ما بیشتر درباره مستأجران خانه‌های متوسط و پایین است. همچنین اشاره شد هیئت‌مدیره ساختمان به عنوان اولین هسته مدنی پرشمار نقشی دارد که هنوز جایگاه شایسته‌ای در گفتمان‌های مدنی نیافته است. وقتی بحث مدارا با مستأجر را مطرح کردم، خانم الهام مولوی‌زاده ابراز کرد: پدر من هم وصیت کرد با مستأجران مدارا کنیم. واقعیتی است که مستأجر ثابت مثل خانواده یا دوست، امین ماست و وقتی حس تعلق پیدا کرد، بهتر از ملک مراقبت می‌کند. جابه‌جایی‌های هرساله به اثاثیه و تأسیسات خانه آسیب می‌زند. اینکه هر سال افراد غریبه با فرهنگ‌های مختلف در یک مکان جابه‌جا شوند، گاهی منجر به مزاحمت برای سایرین و اتفاقات بد در همسایه‌ها می‌شود؛ به‌ویژه وقتی اجاره‌های نامتعارف بدهند و به خاطر طمع، امنیت یک محدوده را به خطر بیندازد. خلاصه اینکه خوب است ایجاد مسکن استیجاری و اصلاح قانون اجاره‌نشینی در اولویت‌های دولت قرار گیرد.

چالش‌های جنگ با ایران، بازنگری در رویکرد نظامی واشینگتن را جدی‌تر کرده است

جنگی فراتر از خلیج فارس

شرق: جنگ ایران با گذشت نزدیک به هفت ماه، حالا از خلیج فارس فراتر رفته و آرایش جهانی ارتش آمریکا را تحت فشار گذاشته است؛ ناو جورج واشینگتن از ژاپن راهی خاورمیانه می‌شود، پنتاگون بازسازی پایگاه‌های آسیب‌دیده را قطعی نمی‌داند و واشینگتن هم‌زمان نباید چشم از چین در اقیانوس آرام بردارد. در واقع اعزام جورج واشینگتن از ژاپن به خاورمیانه برای گسترش نمادین حضور آمریکا نیست، بلکه برای آن است که جای ناو آبراهام لینکلن را بگیرد. لینکلن پس از انتقال از اقیانوس هند و آرام، ماه‌ها در خاورمیانه مانده و مأموریتی را پشت سر گذاشته که از برنامه معمول استقرار ناوها طولانی‌تر شده است. اکسیوس گزارش داد نتیجه این جابه‌جایی احتمالا دوره‌ای خواهد بود که آمریکا هیچ ناو هواپیمابری در غرب اقیانوس آرام ندارد؛ منطقه‌ای که چین سال‌هاست حضور دریایی و نظامی خود را در آن گسترش می‌دهد. نبود موقت ناو آمریکایی در این منطقه اتفاق بی‌سابقه‌ای نیست، اما اهمیت ماجرا جای دیگری است. علت خلأ این بار نه تعمیرات برنامه‌ریزی‌شده یا یک گردش عادی ناوگان، بلکه نیازهای جنگ با ایران است. مارک کنسیان، سرهنگ بازنشسته تفنگداران دریایی و مشاور ارشد مرکز مطالعات راهبردی و بین‌المللی، می‌گوید چین در گذشته نیز از دوره‌های مشابه برای نزدیک‌ترکردن ناو گروه‌های رزمی خود به تایوان و ژاپن استفاده کرده است. به باور او، پکن برای بهره‌برداری از این فرصت حتی لازم نیست جنگی آغاز کند؛ نمایش حضور می‌تواند برای متحدان آمریکا به اندازه کافی پیام لازم را داشته باشد. نیروی دریایی آمریکا ۱۱ ناو هواپیمابر دارد و برایان کلارک، پژوهشگر ارشد مؤسسه هادسون، معتقد است این تعداد در شرایط عادی امکان استقرار پیوسته دو ناو در هر قاره را فراهم می‌کند. اما اگر دو ناو برای دوره‌های طولانی در خاورمیانه لازم باشند، ممکن است در هر سال ماه‌هایی برسد که حضور ناو هواپیمابر آمریکا در اقیانوس آرام به صفر برسد. ناوهایی که از مأموریت‌های طولانی برمی‌گردند نیز مستقیم به مأموریت بعدی نمی‌روند؛ تعمیر، نگهداری و استراحت خدمه بخشی از همان معادله‌ای است که تعداد واقعی ناوهای در دسترس را بسیار کمتر از عدد ۱۱ می‌کند.

این خلأ در منطقه‌ای شکل می‌گیرد که دست‌کم ۶۶ مرکز دفاعی مهم آمریکا را در خود جای داده است. هم‌زمان دولت ترامپ بخشی از رزمایش‌های معمول آمریکا و کره جنوبی را کاهش داده و برای دیدار احتمالی ترامپ و شی جین‌پینگ آماده می‌شود. بنابراین یک جابه‌جایی دریایی می‌تواند معنایی بزرگ‌تر پیدا کند: آیا واشینگتن هنوز قادر است در حالی که جنگ با ایران ادامه دارد، همان وزن پیشین را در برابر چین حفظ کند؟

یک چالش قدیمی

واشینگتن‌پست در بررسی مفصل تصاویر ماهواره‌ای در ماه می دست‌کم ۲۲۸ سازه یا قطعه تجهیزات آسیب‌دیده یا نابودشده را در ۱۵ مرکز نظامی آمریکا شناسایی کرد؛ از آشیانه و خوابگاه تا مخزن سوخت، رادار، تجهیزات ارتباطی و سامانه‌های پدافندی. این روزنامه همچنین گزارش داد بعضی پایگاه‌ها به اندازه‌ای در معرض حمله بودند که فرماندهان، مدت‌ها پیش از جنگ بخش بزرگی از نیروها را از آنها خارج کرده بودند. این یافته‌ها یک مشکل قدیمی را با شکل تازه‌ای پیش‌روی پنتاگون گذاشت. پایگاه‌های بزرگ و ثابت در بحرین، کویت، قطر و دیگر نقاط خلیج فارس زمانی مزیتی برای آمریکا بودند: انبار، باند، فرماندهی، تعمیرات و نیرو همه در فاصله‌ای نزدیک به میدان احتمالی عملیات و خط مقدم قرار داشتند. اما همان نزدیکی اکنون نقطه ضعف است. موشک‌ها و پهپادها و اطلاعات ماهواره‌ای گسترده‌تر، مختصات یک پایگاه بزرگ را از دارایی ثابت به هدف ثابت تبدیل می‌کنند.

تغییر رویکرد پنتاگون

به نوشته واشینگتن‌پست، کارشناسانی که خسارت‌ها را دیده‌اند معتقدند ارتش آمریکا توان هدف‌گیری ایران را کمتر از واقع برآورد کرده، به اندازه کافی با میدان جنگ پهپادی سازگار نشده و برای بعضی تأسیسات نیز حفاظت سخت کافی فراهم نکرده است. بیش از نیمی از خسارت‌های شناسایی‌شده در مقر ناوگان پنجم و سه پایگاه مهم آمریکا در کویت متمرکز بود. در این میان نکته‌ای که از مدتی قبل برجسته شده بود، اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. برخی کارشناسان هنگام بررسی درخواست بودجه جنگ متوجه شده بودند پنتاگون برای مهمات، عملیات، جایگزینی تجهیزات و ادامه حضور پول می‌خواهد، اما خبری از یک ردیف بودجه روشن و بزرگ برای بازگرداندن پایگاه‌های آسیب‌دیده به وضعیت پیش از جنگ نیست. در آن زمان این فقط یک فرضیه بود: شاید آمریکا اصلا قصد ندارد همه‌چیز را همان‌طورکه بود دوباره بسازد. اما با گذشت زمان، اکنون می‌دانیم این فقدان اختصاص بودجه تصادفی نبوده است. در جلسه ۳۰ آوریل کمیته نیروهای مسلح سنای آمریکا، وقتی از جولز هرست، مسئول ارشد مالی پنتاگون، پرسیده شد آیا برآورد هزینه جنگ شامل جایگزینی تأسیسات نظامی نیز می‌شود، پاسخ او روشن بود: برآورد هزینه ساخت و جایگزینی پایگاه‌ها دشوار است، چون پنتاگون هنوز نمی‌داند آرایش نیروهای آینده چگونه خواهد بود و این پایگاه‌ها در آینده به چه شکلی ساخته خواهند شد. این جمله بسیار مهم‌تر از خود عدد بودجه است؛ بازگشت به وضعیت پیش از جنگ از همان زمان یک فرض قطعی محسوب نمی‌شد.

پول فقط برای جنگ

براساس گزارش‌های واشینگتن‌پست و نیوزمکس، کاخ سفید اواخر ژوئن درخواست بودجه تکمیلی ۸۷.۶ میلیارد دلاری را به کنگره فرستاد که ۶۷ میلیارد دلار آن برای پنتاگون بود. درخواست شامل هزینه عملیات، نیروی انسانی، آمادگی، بازسازی ذخایر تسلیحاتی و حدود ۲۱ میلیارد دلار برای مهمات و ظرفیت صنعتی دفاعی می‌شد. اما هزینه بازسازی کامل پایگاه‌های خسارت‌دیده در این حساب نیامده بود. نباید از این داده نتیجه گرفت پنتاگون از ماه‌ها قبل مخفیانه تصمیم نهایی برای بستن پایگاه‌ها گرفته بود. سندی برای چنین ادعایی وجود ندارد. اما کنار هم گذاشتن شهادت هرست، درخواست بودجه و تحولات بعدی یک نتیجه محتاطانه‌تر را مستند می‌کند: پنتاگون پیش از آنکه میلیاردها دلار برای بازسازی همان ساختمان‌ها و تأسیسات و همان آرایش هزینه کند، می‌خواست بداند آیا اصلا بازگشت به همان مدل نظامی منطقی است یا نه. گزارش واشینگتن‌پست این تردید را از سطح حدس به یک بحث واقعی درون وزارت دفاع رساند. به نوشته این روزنامه، دفتر سیاست‌گذاری پنتاگون با مشارکت ستاد مشترک و فرماندهی مرکزی آمریکا در حال ارزیابی آرایش نظامی این کشور در خاورمیانه است و یکی از گزینه‌های اصلی، عقب‌کشیدن بخشی از نیروها از خلیج فارس است. پیت هگست هنوز دستور یک بازنگری رسمی را صادر نکرده و مقام‌های دفاعی این بررسی را «برنامه‌ریزی محتاطانه» می‌نامند؛ اما یکی از پرسش‌های اصلی دقیقا این است که کدام پایگاه‌های آسیب‌دیده ارزش بازسازی دارند. این تمایز مهم است. صحبت از «ترک خاورمیانه» نیست. سنتکام در شرایط معمول حدود ۴۰ هزار نیروی آمریکایی را در نزدیک ۲۰ نقطه، از اردن تا عمان، مستقر می‌کند. بحث فعلی بیشتر درباره شکل حضور است: آیا نیروها باید همچنان در مجموعه‌های بزرگ و قابل پیش‌بینی نزدیک ایران متمرکز باشند یا به نقاط دورتر، پراکنده‌تر و کم‌آسیب‌پذیرتر منتقل شوند؟ بردلی کوپر، فرمانده سنتکام نیز به‌تازگی از بررسی انتقال نیروها به سمت غرب خلیج فارس حمایت کرده است. مایکل راتنی، سفیر پیشین آمریکا در عربستان، اردن، اسرائیل و ساحل دریای سرخ، عربستان را از گزینه‌هایی دانسته که فاصله بیشتری ایجاد می‌کنند، هرچند هشدار داده فاصله جغرافیایی راه‌حل کامل نیست. ایران نشان داده است اهداف دورتر را نیز می‌تواند مورد حمله قرار دهد. بنابراین معنای بازآرایی احتمالی عقب‌نشینی ساده نیست؛ هدف می‌تواند تبدیل یک شبکه بزرگ و ثابت به حضوری پراکنده‌تر باشد که هدف‌گیری آن دشوارتر و هزینه دفاع از آن کمتر شود.

هزینه‌های راهبردی

جنگ در عین حال تناقض دیگری را آشکار کرده است. آمریکا توان تخریب گسترده را در جنگ نشان داده و بنا بر گزارش واشینگتن‌پست، بیش از ۱۳ هزار حمله علیه ایران انجام داده است، اما هم‌زمان برای دفاع از نیروهای خود، بیش از هزار موشک رهگیر پیشرفته پاتریوت و تاد مصرف کرده است. پنتاگون هزینه عملیات را تا پایان سپتامبر حدود ۳۷.۵ میلیارد دلار برآورد کرده؛ رقمی که باز هم بازسازی پایگاه‌ها را دربرنمی‌گیرد. در این میان، بحث قدیمی‌تری هم زنده می‌شود: اگر آمریکا حضور ثابت خود را کاهش دهد، کدام قدرت خلأ را پر می‌کند؟ دولت‌های خلیج فارس چند دهه به چتر نظامی آمریکا متکی بوده‌اند و

واشینگتن‌پست می‌نویسد جایگزین‌کردن سریع این ظرفیت آسان نیست؛ توسعه توان بومی یا یافتن شرکای دیگر می‌تواند ماه‌ها یا سال‌ها زمان ببرد. این به معنای آن نیست که کشورهای منطقه هیچ هزینه یا مسئولیتی برعهده نگرفته‌اند؛ مسئله دقیق‌تر، تقسیم بار امنیتی است. اگر آمریکا سربازان و تجهیزات کمتری را در پایگاه‌های ثابت نگه دارد، کشورهای میزبان ناچار می‌شوند سهم بیشتری در پدافند، هشدار زودهنگام، حفاظت زیرساخت‌ها و توان مستقل نظامی بر عهده بگیرند. در مقابل، واشینگتن می‌تواند فروش تسلیحات، همکاری اطلاعاتی و دسترسی عملیاتی را حفظ کند، بدون آنکه همان تعداد نیروی آمریکایی را در معرض حمله نگه دارد. آلیسون مایلنور، مقام پیشین شورای امنیت ملی آمریکا نیز چنین الگویی را ممکن می‌داند. این مدل حتی می‌تواند حضور آمریکا را از بعضی جهات پایدارتر کند. یک پایگاه بزرگ با هزاران نیرو، انبارهای ثابت و مختصات شناخته‌شده بازدارندگی بصری بالایی دارد، اما هدف جذابی هم محسوب می‌شود. شبکه‌ای پراکنده از نیروهای چرخشی، هواپیماهای دوربرد، سوخت‌رسان‌ها، سامانه‌های متحرک و پایگاه‌های کوچک‌تر می‌تواند حضور سیاسی کمتری نشان دهد، اما در جنگ بقاپذیرتر باشد. هنوز روشن نیست پنتاگون دقیقا کدام مسیر را انتخاب خواهد کرد و هیچ تصمیم نهایی برای تغییر دائمی آرایش نیروها اعلام نشده است.

تعبیر «آمریکا در حال خروج از خاورمیانه است» فعلا زودهنگام است. شواهد موجود از چیزی ظریف‌تر حکایت دارد. واشینگتن شاید به این نتیجه برسد برای ماندن در منطقه، باید شکل ماندنش را عوض کند. پایگاه‌های بزرگ‌تر لزوما امنیت بیشتر تولید نمی‌کنند و نیروهای بیشتر نیز اگر به قیمت خالی‌شدن جبهه‌ای دیگر تمام شوند، بدون هزینه راهبردی نیستند.

جورج واشینگتن که ژاپن را ترک می‌کند، ۲۲۸ سازه و تجهیزات آسیب‌دیده در پایگاه‌های منطقه و یک درخواست چنده میلیارد دلاری که بازسازی کامل همان پایگاه‌ها را قطعی فرض نکرده است، وجود دارد. هیچ‌کدام به‌تنهایی نشانه تغییر دکترین آمریکا نیست، اما کنار هم از آغاز یک بازنگری جدی خبر می‌دهند.

پرسش اساسی برای پنتاگون و کاخ سفید این است که چگونه هم‌زمان در خلیج فارس بماند، در برابر چین بازدارندگی ایجاد کند، ذخایر تسلیحاتی خود را حفظ کند و هزاران نیروی مستقر در پایگاه‌های قابل هدف‌گیری را نیز محافظت کند. پاسخ پنتاگون شاید پایگاه‌های کمتر، فاصله بیشتر و حضور متحرک‌تر باشد.

گزارش

«فدوروف» علیه «زلنسکی»

میخائیلو فدوروف، وزیر دفاع پیشین اوکراین، برخلاف خواسته ولودیمیر زلنسکی، می‌گوید حتی اگر جنگ با روسیه همچنان ادامه داشته باشد، این کشور باید راهی برای برگزاری انتخابات پیدا کند. او گفت نباید به ولادیمیر پوتین اجازه داد زمان انتخاب دولت از سوی مردم اوکراین را تعیین کند. فدوروف در پیامی ویدئویی خطاب به مردم اوکراین گفت: «دموکراسی یک تجمل مخصوص دوران صلح نیست. دموکراسی بخشی از همان چیزی است که امروز برای آن می‌جنگیم». این سخنان چند ساعت پس از آن منتشر شد که ولودیمیر زلنسکی، رئیس‌جمهوری اوکراین، یوهن خمارا را به عنوان گزینه دائمی وزارت دفاع معرفی کرد. معرفی خمارا عملا احتمال بازگشت فدوروف به وزارت دفاع را از بین برد. زلنسکی پس از کنارگذاشتن او چند سمت ارشد دیگر در دولت، از جمله معاونت نخست‌وزیری پیشنهاد کرده بود، اما فدوروف گفته بود فقط در صورتی بازمی‌گردد که دوباره مسئولیت وزارت دفاع را بر عهده بگیرد. فدوروف تاکنون در دوران جنگ خواستار برگزاری انتخابات نشده بود و مطرح‌کردن این موضوع در شرایط فعلی، گمانه‌زنی‌ها درباره برنامه سیاسی آینده او را افزایش داده است. اوکراین از زمان آغاز حمله گسترده روسیه در فوریه ۲۰۲۲ انتخابات سراسری برگزار نکرده است. برگزاری انتخابات در دوره حکومت نظامی براساس قوانین این کشور امکان‌پذیر نیست و رأی‌گیری در میانه جنگ مشکلات عملی زیادی هم دارد؛ از رأی‌دادن نیروهای حاضر در جبهه تا میلیون‌ها اوکراینی که اکنون در خارج از کشور زندگی می‌کنند. فدوروف گفت باید سازوکاری پیدا شود که مردم بتوانند در دوران جنگ نیز عملکرد مقام‌های کشور را ارزیابی کنند و درباره ادامه اعتمادشان به آنها تصمیم بگیرند. او همچنین از فساد و ناکارآمدی اداری انتقاد کرد و گفت مقام‌هایی که قدرت و منابع عمومی را در اختیار دارند باید درباره عملکردشان پاسخ‌گو باشند.